

## واقعه نوشت



## اسفراینی درباره واقعه مباحله چه نوشت؟

پیغمبر (ص) همی گفت: «من دعا کنم، شما آمین کنید!».

چون ایشان را دید، گفت: «من روی هایی را همی بینم که اگر از خدای عزوجل بخواهند که کوه را از جای خود بردارد، چنان باشد. زینهار با ایشان مباحلت نمکنید که هلاک شوید و هرگز بر روی زمین هیچ ترسانماند». پس روی به پیغمبر آوردند و گفتند: ما چنان همی بینیم که با تو مباحلت نکنیم و تو را بر دین تو بگذاریم و ما بر دین خویش باشیم. پیغمبر (ص) گفت: «اگر چنان است که از مباحلت همی باز ایستید، مسلمان شوید تا شما را بُود آنچه ما را بُود و بر شما بُود آنچه بر ما بُود». گفتند: ایمان نیاوریم! پیغمبر (ص) گفت: «من با شما حرب (جنگ) کنم». گفتند: ما را با حرب طاقت نباشد و لکن ما با تو صلح کنیم بر آن که از سوی ما غزا (جنگ) نکنی و ما را بیمناک نداری و ما را از برزیدن دین باز نداری (از مسیحی بودن ممانعت نکنی) بدان که هرسالی دو هزار حله تو را بدهیم؛ هزار اندر ماه صفر و هزار اندر ماه رجب.

پیغمبر (ص) بر این جمله با ایشان صلح کرد، گفت: «به آن خدای که جان محمد به فرمان وی است که اگر وفد نجران ملاعت کردند، خدای تعالی ایشان را مسخ کردی تا همه خوک گشتندی و آتشی اندر ایشان افتدی... و سال بر جمله ترسان نیامدی (به پایان نمی رسید) که نه همه هلاک شدند».

کتاب ارزشمند «تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم»، نوشته عمادالدین اسفراینی یکی از قدیمی ترین تفسیرهای قرآن به زبان فارسی است که از قرن پنجم هجری به دست ما رسیده است و در دوران معاصر، نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی آن را تصحیح کرده اند.

در صفحات ۳۷۱ و ۳۷۲ جلد اول این کتاب درباره واقعه مباحله چنین آمده است: ... و چون پیغمبر (ص) این آیت بروفد (هیات) نجران خواند و ایشان را به مباحلت خواند. یعنی به لعنت کردن آن کسی که دروغ زن باشد. ایشان گفتند: «تا بازگردیم و بنگریم اندر کار خویش و فردا باز آییم». پس با یکدیگر شدند، «عاقب» را گفتند: چه بینی؟ گفتا یا ترسان (=مسیحیان) بدانسته اید که محمد (ص) نبی مرسل است و آنچه حقیقت کار عیسی است شما را بگفت و هرگز هیچ کسی با نبی ای از انبیا لعنت نکردند که نه هلاک شدند، اگر شما نیز کنید، هلاک شوید. اگر چنان است که همی گوید که به وی ایمان نیاوریم از بهر آنکه با دین خویش الفت گرفته ایم، با وی صلحی بکنید و با شهرهای خویش شوید».

دیگر روز آمدند ایشان و پیغمبر (ص) همی آمد و حسن (ع) را برگرفته و امیرالمؤمنین (ع) حسین (ع) را دست گرفته و فاطمه (ع) از پی ایشان همی رفت.

مباحله کنند. دست یکدیگر را می گیرند و همدیگر را نفرین می کنند. فردای آن روز دست آن قاضی سیاه می شود و قاضی می میرد. در رجال نجاشی آمده است که اثر آن واقعه آن قدر بود که پس از آن علمای اهل سنت سهوانی را احترام می کردند و مقام و منزلت او را بزرگ می داشتند. بنابراین مباحله بدین شکل شاید با پیغمبر اکرم به منصف ظهور رسیده است اما پیش و پس از این ماجرا به طور کلی وجود داشته است.

### ۱) اهمیت روز مباحله در نقل های تاریخی ما چگونه روایت شده است؟

جا دارد ما از روز مباحله به عنوان عید مباحله یاد کنیم. در منابع شیعه اعمالی که برای این روز رسیده، اعمالی است که برای اعیاد و روزهای مبارک سفارش شده است. از اعمال روز مباحله غسل است و دیگری روزه است. روزه در اسلام علاوه بر ماه رمضان، به جز عید فطر و عید قربان در اعیاد و روزهای مبارک در تاریخ اسلام بسیار سفارش شده است. همچنین روز مباحله نماز مخصوص به خود دارد که کمی پیش از ظهر خوانده می شود. به جز تمام این موارد؛ برای روز مباحله دعای خاصی از امام صادق رسیده است.

به نظر می رسد که روز مباحله از روزهای مورد تاکید در مکتب اهل بیت بوده و شیعیان را گرمی می داشتند اما متأسفانه در روزگار ما به حاشیه رفته است. البته در چند سال اخیر، ما شاهد رشد توجه به مباحله نیز هستیم که این روند باید تداوم پیدا کند. بنده معتقدم ما باید روزهایی که ویژگی خاصی برای امیرالمومنین دارد را بزرگ کنیم. ما پیروان علی بن ابی طالب و محب ایشان هستیم اما واقعیت این است که برخی روزهای مختص به حضرت امیر به حاشیه رفته است. مثلاً لیل المبیت که شب اول ماه ربیع الاول است، عده ای با ادامه عزاداری؛ هیچ اهمیتی به این روز مبارک نمی دهند. خوب است اگر متولیان امر با برگزاری کارهایی مانند مسابقه کتابخوانی، جشن، شادی یا ایجاد فضای رسانه ای ویژه؛ اذهان را به سمت روز مباحله و فضائل امیرالمومنین متوجه کنند.

از این رو مسیحیان حاضر نمی شوند مباحله کنند اما اسلام نیز نمی آورند و جزیه را می پذیرند یعنی تحت پوشش حکومت مدینه می روند و جزیه می پردازند.

من در برخی منابع دیدم که دو نفر از برجسته ترین شخصیت های هیأت مسیحی، در سال بعد یعنی در سال دهم هجرت به مدینه بازمی گردند و اسلام می آورند که این نشان می دهد این افراد حقانیت پیامبر را چشیده بودند.

### ۲) نکته قابل توجهی که در مباحله است آیه آن است و مصادیق عبارات آیه چگونه تفسیر شده اند که امام علی، جان پیامبر خطاب می شود؟

مصادیق عبارت نساننا حضرت زهرا، مصادیق ابنا ننا حسنین و مصادیق انفسنا نیز پیامبر و حضرت امیرالمومنین است. یعنی امیرالمومنین جان پیامبر است. این گونه نیست که ما از این آیه درک غالیانه ای داشته باشیم و فکر کنیم که پیامبر و امام علی یکی هستند. بلکه این آیه نشان دهنده شان و منزلت امام علی است.

### ۳) روایت ماجرای مباحله در کتب اهل تسنن و شیعی متفاوت است. آیا اختلافی در خصوص این روز وجود دارد؟

در روایت مباحله میان شیعه و سنی اختلافی وجود ندارد و از نظر تاریخی به همین شکل نقل شده است. آن چیزی که محل سؤال است این که آیا این آیه دلالتی بر فضیلت امیرالمومنین دارد یا نه؟ برداشت ما این است که دلالت بر فضیلت امام علی دارد. در روایتی از امام رضا وجود دارد که بالاترین فضیلت امیرالمومنین که حتی از سایر فضیلت های دیگر اعم از حدیث منزلت و حدیث غدیر نیز بالاتر است؛ همین مباحله است. از نظر اهل سنت نیز مرحوم قاضی نور... شوشتری در کتاب احقاق الحق از ۶۰ منبع سنی نقل کرده است که نزول آیه مباحله را برای امیرالمومنین و فضیلت آن را برای ایشان ثابت می دانند. در آثار مختلفی نیز آمده است. از جمله شری که ظاهری از اشعاران هندی چند قرن قبل آن را سروده و استاد پرویزیگی حبیب آبادی آن را در شعرش تضمین کرده نشان دهنده اتفاق شیعه و سنی در ماجرای مباحله و فضیلت امیرالمومنین در این ماجراست. در این شعر آمده است که: علی را قدر، پیغمبر شناسد / که هرکس خویش را بهتر شناسد. این یکی از زیباترین ابیاتی است که مبتنی بر قرآن کریم و در مدح امیرالمومنین است.

### ۴) آیا مباحله پیش از ماجرای مسیحیان نجران مرسوم بود یا این ماجرا از آن اتفاق بنا نهاده شد؟

به این شکل شاید مستندی برای آن نداشته باشیم اما انبیاء به طور کلی وقتی با لجبازی قوم خود روبه رو می شدند، چنین کاری را انجام می دادند. در ابتدا جلسه ای را برای ارشاد و تبلیغ می گرفتند اما وقتی افراد قوم نمی پذیرفتند؛ پیامبران وعده عذاب را به قوم شان می دادند. بعضی ها منکر می شدند و بعضی ها پیامبران را مسخره می کردند. در کل چنین فضایی مبتنی بر عذاب الهی وجود داشت و مباحله نیز صورت دیگری از این قضیه است. اما در کل مباحله تنها به انبیاء اختصاص ندارد. در کتاب رجال نجاشی آمده است که یکی از علمای شیعی به نام سهوانی که از اصحاب امام موسی کاظم بود؛ با قاضی موصل که از مخالفان شیعه بوده قرار می گذارند تا با هم

